

در هر جامعه، ایدئولوژی و نگرش سیاسی گروه حاکم - قطع نظر از اینکه از چه سرچشمه‌هایی پدید آمده باشد - نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در توسعه سیاسی دارد. بر این اساس، تغییر در ایدئولوژی و نگرش گروه حاکم نیز بر روند توسعه سیاسی موثر است. در واقع، ایدئولوژی و نگرش سیاسی واسطی متغیر در تعیین شرایط توسعه سیاسی است. با این حال ایدئولوژیها و نگرشهای سیاسی، بویژه نزد گروه حاکم، منشأ عمل و رفتار سیاسی هستند، و ممکن است نسبت به رقابت و مشارکت سیاسی، مساعد یا نامساعد باشند. در باره ایران، فرهنگ و نگرش سیاسی گروههای حاکم به دلایل عمیق تاریخی و اجتماعی و روانشناختی، نگرش

حسین بشیریه

ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروههای حاکم در

دوره پهلوی

پاتریمونیاالیستی بوده که در آن، ساخت قدرت به عنوان رابطه ای عمودی و آمرانه از بالا به پایین میان حکام و مردم تصور می شده است. شکل نهادی این رابطه قدرت عمودی و پدرسالارانه ممکن است در طی تاریخ-بویژه در قرن بیستم- دگرگون شده باشد؛ اما رابطه قدرت، علی رغم ورود عناصر تازه ای در آن، اساساً دگرگون نشده است.

چنانچه بپذیریم که ساحت و رابطه قدرت در سطح زندگی سیاسی تابعی از نوع تصور از قدرت در سطح زندگی اجتماعی و خانوادگی است، در آن صورت باید تغییر در نگرشها و ایدئولوژیهای گروه حاکم را در گرو تغییرات ژرفتر اجتماعی بدانیم. منابع و سرچشمه های ایدئولوژی قدرت عمودی و یکجانبه در ایران، متنوع و متعددند و این ایدئولوژی علاوه بر ساختار خانواده، با سنن مذهبی گذشته این سرزمین و ساختار اجتماعی سنتی و شیوه استبداد شرقی نیز در پیوند بوده است. در همین رابطه، «قداست» از ویژگیهای اصلی قدرت سیاسی محسوب می شده است. بر طبق الگوی قدرت سنتی، مردم، اتباع حاکم تلقی شده و حقی برای رقابت و مشارکت نداشتند. طبیعی است که رابطه تابعیت، صرفاً با تغییر واژگان (از اتباع به شهروندان) و یا با نوشتن قانون اساسی، یکباره از میان نمی رود؛ بلکه با جوه مختلف حیات اجتماعی (در سطح خانواده، مذهب و غیره) پیوند دارد. بدون تغییر این رابطه اساسی تابعیت، پارلمان و حزب و قانون اساسی معنای واقعی خود را نخواهند یافت. از سوی دیگر، برخی تحولات جدید در قرن بیستم،

فروپاشی همبستگی سنتی و نیاز به ایجاد همبستگی فراگیر در قالب ایدئولوژیهای مختلف و نیز ضرورت ایجاد تحول از بالا در ساخت اجتماعی و اقتصادی، ایدئولوژی و نگرش آمرانه گروههای حاکم را تشدید کرده است. یکی از تبعات نگرش پاتریمونیالیستی تصور مخالفان سیاسی به عنوان «دشمنان» بوده است. از این رو، سیاست اغلب به معنای «فن از میدان به در کردن دشمنان و رقبا» تلقی شده است تا به عنوان هنر جلب همکاری و سازش. طبعاً فرهنگ سیاسی و گرایشهای ایدئولوژیک هر گروه حاکمی در متن فرهنگ سیاسی و عمومی جامعه بهتر قابل فهم است. بدین لحاظ، در اینجا اجمالاً به بحث کلی از فرهنگ سیاسی ایران نیز می پردازیم، اگرچه باز باید تأکید کرد که بر طبق فرض اساسی ما، نگرش و ایدئولوژی گروه حاکم از حیث تقویت یا تضعیف شرایط توسعه سیاسی به معنای مشارکت و رقابت - دست کم در کوتاه مدت - تعیین کننده تر از فرهنگ سیاسی عمومی است.^۱

فرهنگ سیاسی آمریت / تابعیت

ایدئولوژی و نگرش گروههای حاکم در ایران قرن بیستم، بر طبق استدلال اصلی، یکی از موانع توسعه سیاسی به معنی گسترش مشارکت و رقابت سیاسی را تشکیل می دهد. ریشه ها و مبانی و عوامل تقویت کننده این گونه نگرش را - چنانکه گفته ایم - هم باید در فرهنگ سیاسی به طور کلی و هم در مقتضیات سیاسی تاریخ معاصر ایران جستجو کرد. اساساً فرهنگ سیاسی یکی از پشتوانه های نگرش و ایدئولوژی گروه حاکم است. طبعاً فرهنگ سیاسی، تغییرناپذیر نیست، اما ممکن است فرهنگ سیاسی عمومی، تحولات عمده ای یافته باشد و با این حال، نگرش و ایدئولوژی گروه حاکم، همچنان برای توسعه سیاسی نامساعد باقی بماند. بدون پیدایش تحول مناسب در ایدئولوژی گروههای حاکم، بویژه نسبت به مشارکت سیاسی، افزایش تقاضای مشارکت به تنش و از هم گسیختگی سیاسی می انجامد. فرهنگ سیاسی ایران به دلایل مختلف و پیچیده - که تفصیل آنها از عهده این مقال خارج است - فرهنگ «تابعیت» در مقابل «فرهنگ مشارکت» بوده است^۲، و مجاری جامعه پذیری و فرهنگ پذیری، روی هم رفته این نوع فرهنگ را تقویت می کرده است. فقط تحولات در آموزش و ارتباطات و رسوخ ایدئولوژیهای جدید، تغییراتی در آن ایجاد کرده است. در زمینه فرهنگ سیاسی تابعیت، ایدئولوژیها و نگرشهای نامساعد نسبت به مشارکت و رقابت میان گروه های حاکم، قوت و توان می گیرند، بویژه با توجه

به اینکه در ایران، تا مقطع زمانی مورد بحث ما، ساخت قدرت کاملاً نوسازی نشده بود و همواره عنصری از مشروعیت سنتی و یا بخشی از گروه‌های سنتی در آن حضور داشتند تمایل به نگرش مشارکت‌ستیز به قوت خود باقی مانده بود. چنین نگرشی طبعاً با ساخت قدرت عمودی یکجانبه، هماهنگی داشته است. فرهنگ تابعیت و ساخت و رابطه قدرت عمودی، پشتوانه یکدیگر بوده‌اند و در طی قرن بیستم، تمرکز منابع قدرت در دست حکومت مطلقه مدرن و نوساز، نیاز به تداوم فرهنگ تابعیت را افزایش داده است.

براساس فرهنگ تابعیت یا پاتریمونیالیستی سنتی در ایران - در دوره مذکور - حاکم موجودی برتر، قهرمان، بی‌همتا بوده و به نحوی از قداست برخوردار بوده و حتی مقدس تلقی می‌شده است؛ هر چند قدرت او کاملاً مطلق تصور نمی‌شد؛ زیرا وی محدود به حدود سنت و مذهب بوده و بنابراین نمی‌توانست خودکامه باشد. اما این بدان معنا نیست که به مردم حق حکومت کردن داده شود، هر چند حق اعتراض داشته باشند. در فرهنگ تابعیت، مردم انتظار دارند که حکومت همه کارها را انجام دهد. با این حال نسبت به حکام سیاسی و وعده و وعید آنها احساس بی‌اعتمادی وجود دارد. در فرهنگ سیاسی تابعیت، فرد می‌کوشد تا به هر نحوی که شده رضایت حاکم را به دست آورد و به حریم او نزدیک شود. از اینجاست که فضای فرصت‌طلبی و چاپلوسی گسترش می‌یابد. ترس از اعمال مختلف حکومت نیز از شاخصهای چنین فرهنگی است، بویژه با توجه به آنکه حکومت پاتریمونیال، مدعی مالکیت جان و مال مردم است.

در این نوع فرهنگ سیاسی، فرصت‌طلبی و فردگرایی منفی و ترس‌آلود رواج می‌یابد. در عین حال، اعتراض به حکومت نیز گاهی صورت می‌گیرد. این اعتراض اغلب به دو شکل است: یکی اعتراض از موضع اخلاقی بر ضد فرصت‌طلبی و قدرت‌پرستی، که نمونه آن را می‌توان در اعتراضات پنهانی و خصوصی یافت. این گونه اعتراض معمولاً به عزلت‌گزینی و کناره‌جویی و انفعال کامل سیاسی می‌انجامد. نوع دوم، اعتراض ناگهانی و عصبی که پس از برهه‌ای کوتاه، دوباره جای خود را به اطاعت و تابعیت محض می‌دهد.

به طور کلی در فرهنگ سیاسی تابعیت، رفتارهای سیاسی افراد، ترکیبی است از فرصت‌طلبی، انفعال و کناره‌گیری، اعتراض سرپوشیده و ترس. چنین فرهنگی، توانایی افراد در همکاری و اعتماد به یکدیگر را تضعیف می‌کند. فرایند فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری در چنین فرهنگی، در اتباع و نیز در رهبران، نگرشها و گرایشهای منفی نسبت به کار ویژه قدرت سیاسی

ایجاد می‌کند. بعید است که گروه‌های حاکمی که در فضای چنین فرهنگی پرورش یافته‌اند، بتوانند نسبت به گسترش مشارکت و رقابت در سیاست، دیدگاه مساعدی از خود نشان دهند.^۳

آر. دی. گاستیل پژوهشی دربارهٔ ویژگی‌های عمدهٔ فرهنگ سیاسی و نظام ارزشی در بین اقشار مختلف طبقهٔ متوسط ایران انجام داده است. بر اساس این پژوهش، فرهنگ سیاسی ایران زمینهٔ مساعدی برای مشارکت و رقابت سیاسی ایجاد نمی‌کند. در این پژوهش نشان داده شده است که ایرانیان معتقدند که آدمیان طبعاً شرور و قدرت طلبند، همه چیز در حال دگرگونی و غیرقابل اعتماد است، آدم باید نسبت به اطرافیانش بدبین و بی‌اعتماد باشد، حکومت دشمن مردم است و ...^۴

ماروین زونیس، فرهنگ سیاسی نخبگان ایران را - در دورهٔ مورد مطالعه اش - در چهار ویژگی خلاصه کرده است: بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار و سوء

استفاده بین افراد. به نظر وی این نگرشها اساس رفتارهای سیاسی در ایران بوده اند.^۵

ساخت قدرت و فرهنگ سیاسی تابعیت

فرهنگ سیاسی تابعیت، گرچه ریشه‌های عمیق و گسترده‌ای دارد، اما خود به وسیله‌ی نوع رابطه‌ی عمودی و شیوه‌ی اعمال قدرت، حفظ یا تقویت می‌شود. بنابراین در حیطه‌ی بحث ما - که به موانع توسعه‌ی سیاسی در ساختار قدرت مربوط می‌گردد - این جنبه از بحث فرهنگ سیاسی تابعیت، یعنی تشدید آن به وسیله‌ی ساخت قدرت، اهمیت پیدا می‌کند؛ هرچند مبانی و علل روانشناختی، فرهنگی، تاریخی و مذهبی فرهنگ سیاسی تابعیت باید موضوع پژوهشهای دیگری قرار گیرد. بی‌شک، فرایند جامعه‌پذیری اولیه در ایران، در پیدایش و تقویت فرهنگ تابعیت بسیار مؤثر است و باید در چنان پژوهشهایی، بتفصیل مورد بررسی قرار گیرد.^۶ با این حال، تشکیل و تداوم فرهنگ سیاسی، برخلاف آنچه برخی از نویسندگان مانند تالکوت پارسونز گفته‌اند، صرفاً حاصل «درونی شدن فرهنگ هنجاری از طریق مجاری جامعه‌پذیری اولیه» نیست.^۷ در واقع، در آثار غربی بر تاثیر فرهنگ بر ساخت قدرت، تاکید مبالغه‌آمیزی شده است؛ در حالی که تاثیرات تقویت‌کننده رابطه و ساخت قدرت بر فرهنگ سیاسی به عنوان مانع توسعه، مورد توجه کافی قرار نگرفته است. بی‌شک رابطه میان ساخت قدرت و فرهنگ سیاسی، رابطه پیچیده‌ای است؛ چنانکه یکی از صاحب‌نظران می‌گوید: «اگر قرار است مفهوم فرهنگ سیاسی را به نحوی مفید و موثر به کار ببریم باید آن را با تحلیلهای ساختاری تکمیل کنیم. اما مشکل این است که ساخته‌های سیاسی از یک سو محصول فرهنگ سیاسی به شمار می‌روند و از سوی دیگر فرهنگ سیاسی را شکل می‌دهند.»^۸

به طور کلی، میان فرهنگ سیاسی و ساخت قدرت، رابطه باز تولید و گزینش وجود دارد. با این حال می‌توان تاثیر ساخت سیاسی بر فرهنگ سیاسی را انتزاع کرد. از چنین دیدگاهی است که آلموند و وربا، دو تن از صاحب‌نظران مبحث فرهنگ سیاسی، تاکید می‌کنند که فرهنگ سیاسی همان نظام سیاسی درونی شده در ادراکات، احساسات و ارزیابیهای مردم است.

هرگاه به نقش ساخت قدرت در حفظ و تقویت فرهنگ سیاسی توجه کنیم، تاثیر فرایندهای جامعه‌پذیری ثانویه (از جمله نظام سیاسی) آشکار می‌گردد. برای مثال گسترش بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به قدرت، در واکنش به تجربه عملکرد ساخت سیاسی، قابل فهم و انتظار بوده و خود حاصل فرایند جامعه‌پذیری ثانویه است. به علاوه، نباید نقش نظام و ساخت قدرت سیاسی

در طی تاریخ را در همین زمینه نادیده گرفت و آن را به حساب فرایند جامعه پذیری اولیه (فرهنگ، مذهب و خانواده) گذاشت. خلاصه اینکه ساخت و رابطه قدرت سیاسی (مطلقه یا عمودی) فرهنگ سیاسی (تابعیت) را اگر به وجود نیاورد، دست کم تقویت و حفظ می‌کند. طبعاً چنین فرهنگی با توسعه سیاسی به مفهوم گسترش مشارکت و رقابت، نامتناسب است. با توجه به تأثیرپذیری فرهنگ سیاسی از ساخت و روابط قدرت مستقر، طبعاً بحث از آن در این حد در حیطه بحث از موانع توسعه در ساخت قدرت جای می‌گیرد. فرهنگ سیاسی تابعیت در ایران هم دست کم به وسیله حقایق زنده سیاست و قدرت تقویت می‌شود. به گفته یکی از صاحب‌نظران: «بدینی سیاسی ریشه در واقعیت دارد و به وسیله واقعیت تأیید می‌شود و به نوبه خود واقعیت سیاست در ایران را شکل می‌دهد.»^۹ قدرت سیاسی به این معنا، کانال و مجرای جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری ثانویه است و دست کم، همپای خانواده و دیگر مجاری جامعه‌پذیری اولیه عمل می‌کند.^{۱۰}

ماروین زونیس در الیت سیاسی ایران، تأثیرات ساخت قدرت بر گسترش برخی از شاخصهای فرهنگ سیاسی تابعیت را مورد بررسی قرار داده است. مثلاً در یکی از این تحلیلها نشان داده شده است که بدینی به عنوان یکی از این شاخصها، با احساس بی‌کفایتی و ناتوانی سیاسی و یا ناتوانایی در تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی رابطه دارد. براساس بررسیهای آماری زونیس در دوره مورد مطالعه وی، درجه پایینی از احساس توانایی سیاسی با درجه بالایی از بدینی همراه بوده است. نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که اصولاً احساس بی‌قدرتی، به احساس بیگانگی و بدینی سیاسی می‌انجامد.

زونیس در یکی دیگر از تحلیلهای آماری خود، رابطه بدینی سیاسی را با امکان تحرك اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد. نتیجه این است که احساس عدم امکان تحريك اجتماعی، ملازم است با احساس بدینی و بدگمانی. زونیس براساس تحلیلهایی از این قبیل، نتیجه می‌گیرد که به طور کلی بدینی و بی‌اعتمادی، با احساس بی‌قدرتی و ناتوانایی سیاسی همراهند و بویژه روابط قدرت و نحوه عملکرد نظام سیاسی، تعیین‌کننده نگرش بدینانه نسبت به زندگی سیاسی - به طور کلی - است.^{۱۱}

فرهنگ تابعیت و انقیاد، به معنای مدرن کلمه، در متن روابط قدرت و پیدایش ساخت دولت مدرن معنای بارزتری یافته است؛ زیرا در چنین ساختی است که اصولاً مفهوم مشارکت سیاسی معنی پیدا می‌کند. در پاتریمونیا لیسیم قدیم وفاداری فرد معطوف به چارچوبهای کوچکتر مانند

خانواده، صنف و فرقه مذهبی بود. همین وفاداریها نیز مانع تکوین وفاداری در سطح دولت ملی بوده است. از سویی دیگر، ساخت دولت مطلقه نمی تواند رقابت و مشارکت سیاسی را تحمل کند، و از همین رو، به سازمانها و تشکلات مستقل، اجازه تکوین نمی دهد. در نتیجه، قشرهای واجد آگاهی سیاسی بتدریج به عدم فعالیت، انزوا و سیاست گریزی کشانده می شوند. در این میان، فقط کسانی که از سیاست کناره گیری می کنند بدین نیستند، بلکه مشارکت کنندگان نیز نگرش بدبینانه ای دارند. در واقع هرچه افراد در زندگی سیاسی بیشتر مشارکت می کنند، بیشتر نگرشهای بدبینانه پیدا می کنند. زونیس این رابطه را به صورت زیر نمایش داده است:

رابطه میزان بی اعتمادی و فعالیت سیاسی (به درصد)

فعالیت		بی اعتمادی
زیاد	کم	
۵۸/۲	۴۳/۲	زیاد
۴۱/۸	۵۶/۸	کم
۱۰۰	کل ۱۰۰	
(۹۹)	تعداد (۸۸)	

منبع: M. Zonis, The Political Elite of Iran, P.280

همچنین در دوره مذکور، هرچه سالهای خدمت سردمداران سیاسی افزایش می یابد، سطح بی اعتمادی و بدبینی آنها بالاتر می رود.

تأثیر سالهای خدمت سیاسی در میزان بی اعتمادی (به درصد)

سالهای خدمت		بی اعتمادی
۳-۱۰	۱-۲	
۵۱/۴	۳۸/۶	زیاد
۲۲/۹	۲۷/۱	متوسط
۲۵/۷	۳۴/۳	کم
۱۰۰	کل ۱۰۰	
(۳۵)	تعداد (۷۰)	

منبع: M. Zonis, op. cit, P.281

بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به قدرت سیاسی، به عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی فرهنگ سیاسی تابعیت، بدین سان واکنشی در برابر قدرت مطلقه و عمودی به شمار می‌رود. به علاوه، ترکیب اغتشاش‌آمیز سبملهای مشروعیت سنتی و مدرن در نهادها و رویه‌های سیاسی، پیش‌بینی اعتماد‌آمیز را دشوار می‌سازد. وستوود، درباره امنیت سیاسی ایران گفته است: «داشتن خطوط و شبکه‌ای از اتحاد و ارتباط در جهات مختلف، مانع از آن می‌شود که فرد در نتیجه تحولات، منزوی شود و در معرض خطر قرار گیرد؛ و اما جستجوی این وضع آرمانی همگان را در وضع مخاطره‌آمیزی قرار می‌دهد.»^{۱۲}

همچنین بر طبق تحلیل زونیس، هرچه فرد بیشتر در نظام سیاسی مشارکت می‌کند و قدرت بیشتری به دست می‌آورد، سطح احساس عدم امنیت و در نتیجه بدبینی و بی‌اعتمادی او افزایش می‌یابد. این رابطه به شکل زیر نمایش داده شده است:

میزان احساس عدم امنیت در فعالیت سیاسی (به درصد)

احساس عدم امنیت	سطح فعالیت
کم	کم
زیاد	زیاد
۴۰/۵	۵۶/۸
۵۹/۵	۴۳/۲
۱۰۰	کل ۱۰۰
(۷۹)	تعداد (۸۸)

منبع: Zonis, op. cit, P.237

بدین سان، قدرت، احساس عدم امنیت و بی‌اعتمادی به وجود می‌آورد؛ زیرا روند قدرت مقید به نهادها و قواعد مشخص نبوده، بلکه تابع امیال قدرتمندان خواهد بود. در پایان باید - باجمال - اشاره کنیم که صرف نظر از ساخت قدرت، چندپارگی‌های اجتماعی نیز موجد فرهنگ سیاسی بدبینی و بی‌اعتمادی بوده‌اند. طبعاً چند پارگی فرهنگی، به عدم تفاهم یا سوء تفاهم میان گروه‌های اجتماعی مختلف می‌انجامد و بدبینی و بی‌اعتمادی را تقویت می‌کند و از این رو، مانع عمده‌ای بر سر راه مشارکت و رقابت سیاسی به وجود

می آورد. رابطه میان چند پارکیها و فرهنگ سیاسی در ایران، رابطه باز تولید است؛ به این معنی که چند پارکیهای فرهنگی، مانع گسترش تفاهم و تساهل و همپذیری گروههای اجتماعی نسبت به یکدیگر می گردد و از این طریق به تداوم فرهنگ آمریت-تابعیت می انجامد. از سوی دیگر، تداوم چنین فرهنگی خود مایه همپذیری و تساهل می شود و بدین سان چند پارکیها را تداوم می بخشد. در واقع، چند پارکیهای اجتماعی زمینه منازعات اجتماعی را فراهم می کند و سبب ایجاد شکاف در جامعه-از جهات مختلف- می گردد. در مقابل، فرهنگ «آمریت-تابعیت» به منظور خنثی کردن آثار ناخوشایند چند پارکیها، نوعی همبستگی کاذب برقرار می سازد. با توجه به وابستگی متقابل این دو عامل، ظاهراً آنچه فرهنگ سیاسی آمریت-تابعیت را به نوعی فرهنگ دموکراتیک تبدیل کند، موجب کاهش چند پارکیهای اجتماعی نیز می شود.

از نظر تاریخی به نظر می رسد که فرهنگ سیاسی آمریت-تابعیت سنتی و قدیم در ایران، در نتیجه پیدایش خرده فرهنگهای سیاسی متعارض در طی قرن بیستم، تقویت شده باشد. در جامعه ای که بخشی از جمعیت نتواند بخش دیگری را تحمل کند طبعاً نمی توان انتظار داشت که فرهنگ آمریت سست گردد و فرهنگ سیاسی دموکراتیک جای آن را بگیرد. شکاف عمده ای که ویژگی بارز ساخت اجتماعی-فرهنگی ایران در قرن بیستم بوده و تحمل گروههای اجتماعی را-نسبت به یکدیگر- بسیار دشوار ساخته است، شکاف میان گروههای «سنت گرا» و گروههای «مدرنیست» بوده است. ساخت دولت مطلقه مدرن، دست کم از برخی جهات عمده، با خواستههای گروههای مدرنیست هماهنگ بوده است. از این رو ایدئولوژی رسمی حکومت، بیشتر در صدد برتری بخشیدن به خرده فرهنگی در مقابل خرده فرهنگ دیگر بوده تا ایجاد وفاق و اجماع ملی. در واقع، یکی از ویژگیهای عمده ساخت دولت مطلقه، تداوم نگرش مطلق اندیش در بین حکام سیاسی بوده است.

نتیجه گیری

فرهنگ سیاسی یا نگرشها و ایدئولوژی گروههای حاکم در ایران-در دوره مورد بحث- مغایر با مشارکت و رقابت در سیاست بوده است و از این رو، یکی از موانع توسعه سیاسی به

شمار می‌رود. فرهنگ سیاسی تابعیت - به معنای کلی - گرچه در زمینه‌های جامعه‌پذیری ریشه دارد، لیکن به وسیله ساخت و رابطه قدرت سیاسی تشدید شده است. از ویژگی‌های عمده فرهنگ سیاسی تابعیت، بی‌تفاوتی، بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی است که در نتیجه عملکرد ساخت سیاسی، شدت یافته است. یکی از صاحب‌نظران توسعه سیاسی گفته است: «اگر درس اعتماد سیاسی، پیش از پیدایش و افزایش تقاضا برای مشارکت، فراگرفته نشود، چنین تقاضاهایی احتمالاً موجب ایجاد تنش و چند پارگی سیاسی می‌گردد.»^{۱۳} فرهنگ سیاسی در صورتی که از قید و بندهای دست و پاگیر ساخت قدرت مطلقه آزاد شود - بویژه در شرایط جامعه مدرن که در معرض تحولات فرهنگی متنوع قرار دارد - چه بسا متحول شود و مستعد مشارکت و رقابت در سیاست گردد. رابطه اساسی میان فرهنگ سیاسی تابعیت و ساخت قدرت مطلقه در ایران، رابطه بازتولید متقابل بوده است. ساخت قدرت می‌کوشیده است که برای تحکیم خود، بخش سنتی فرهنگ سیاسی را بازتولید کند و در مقابل، رواج این فرهنگ سیاسی پشتوانه عملکرد ساخت قدرت را تشکیل می‌داده است. اما در اینجا برخلاف ظاهر، دور فاسدی وجود ندارد. زیرا با نوسازی اقتصاد و فرهنگ جامعه تنها مانع عمده در تحول فرهنگ سیاسی، همان ساختار قدرت سیاسی بوده است. بنابراین، بحث فرهنگ سیاسی در شرایط متغیر اجتماعی نه بحثی صرفاً «فرهنگی» بلکه اساساً «سیاسی» است.

این بحث، فقط جزء کوچکی از مقوله کلی تر «رابطه تابعیت و انقیاد فردی با ساختار قدرت» را تشکیل می‌دهد که خود نیازمند پژوهش مفصل و جداگانه‌ای است. ساختار قدرت مطلقه در ایران در طی قرن بیستم با کاربرد تکنیک‌های مختلف اعم از اقدامات رفاهی، تأمین شرایط توسعه اقتصادی و اجتماعی، پرورش شهروند ایرانی، ترویج فرهنگ باستانی، ایجاد فرد وفادار به ملت یا مذهب، فردیت تازه‌ای ساخته که در عین حال، موضوع قدرت بوده است. در این بازسازی، مواد فرهنگی پیش از عصر دولت مطلقه نیز به کار قدرت دولتی آمده است.

پی نوشتها:

۱. برای بحث نظری، ر.ك:

Dahl, polyarchy PP. 128-140.

C, Pateman, "Political culture, Political structure and Political change".

British Journal of Political Science, Vol.1, P.290.

2. See I. Pye and S. Verba (eds.) *Political Culture and Political Development*. Princeton University Press, 1965, PP. 20-25.

۳. برای بحث از برخی وجوه فرهنگ سیاسی ایران ر.ك:

M. Zonis, **The Political Elite of Iran**. Princeton University Press, 1971

A. F. Wostwood, "Politics of Distrust in Iran". **Annals of the American Academy of Political and Social Science**, Vol 358, PP. 123-135.

4. R.D. Gastil, "Middle Class Impediments to Modernization", **Public Opinion Quarterly**, Vol.22, P.325

5. M. Zonis "Political Cynicism and Political Elites in Iran", **Comparative Political Studies**, Vol..I, PP.351-371.

۶. در قصه های کودکان و امثال و حکم اسناد و فولکلور، مفاهیمی از قبیل آنچه در پایین ذکر می شود و با روحیه مشارکت و رقابت مغایرت دارد، بسیار رایج بوده است: زرنگی، تکروری، واگذاشتن صلاح مملکت به پادشاهان، اعتماد نکردن به کسان، از دیگران جز شر انتظار نداشتن، فرصت طلبی، خالی بستن، تسلیم در مقابل خصم غالب، سکوت کردن، حدنگه داشتن، رازداری، تملق و چاپلوسی، لاف یاری زدن در نعمت و نظیر اینها. ر.ك:

D. Mc Clleland, "National Character and Economic Development Turkey and Iran", in L. Pye (ed.). *Communications and Political Development*. (Princeton University Press, 1963).

7. T. Parsons, *The Social system*. (New York, Free Press, 1951). P.36.

8. L. Pye as quoted in C. Pateman, Op. cit, P.292.

9. Westwood op.cit, P.124.

۱۰. برخی از وجوه نظریه ساخت قدرت به عنوان مجرای جامعه پذیری ثانویه را می توان در منابع زیر یافت:

- D. March, 'Political Socialization: The Implicit Assumptions Questioned', **British Journal of Political Science**, Vol..I, 1971, PP. 519-531.

- G. Bender, "Political Socialization and Political Change", **Western Political Quarterly**, 1967, PP. 390-407; and C. Pateman op.cit.

11- Zonis **The Political E lite of Iran**; Idem, "Political Cynicism", P.366.

12. Westwood, Op.cit, P.124.

13. Pye and Verba, op.cit, P.22.